

# حسنات العارفين

تأليف :

شاهزاده محمد داراشکوه

با تصحيحات ومقدمه

سید مخدوم رحیم



موسسه تحقیقات و انتشارات ویسمن

تهران ۱۳۵۲

اهدأ :

به روشن روان هم میهن نامبردارم  
خداوندگار بلخ ، مولانای روم .

# پیشگفتار

## تیموریان هندوستان

دودمان تیموری هند یکی از خاندان‌هایی است که مانند چند سلسله دیگر خراسانی (غزنویان ، غوریان ، لودیان و سوریان ) از خراسان ( افغانستان ) رخت به شبه قاره هندوستان کشیدند و فرهنگ و مدنیت اسلامی و تهذیب و تمدن خراسانی و زبان و ادبیات دری را دران سامان پخش و ترویج نمودند .

خانواده تیموری هند اگرچه نژادی غیر از نژاد ما دارد و زبان و شئون اولیه زندگی ایشان باما فرق داشت با اینهم این خانواده جز ازان ما نیست ، چه از روزی که در خراسان زیستند خراسانی شدند و به اندک زمانی زبان ، دین ، اخلاق فرهنگ و خصوصیات قومیشان همه تغییر یافت . مظاهر تمدن و تربیت و آداب و خصایص اخلاقی سرزمین فرهنگ پرور خراسان چنان روحیه و عواطف این مردم را تلطیف کرد که در مدت کوتاهی از اخلاق بدوی و ستیزه جوئی و ترکتازی و خون آشامی که ویژه مردمان بیابانی و دور از درخشش تمدن های کهن است رویگردان شدند و به دانش و هنر و دین و داد روی آوردند . از پدرانی که جز خونریزی و غارتگری و مدنیت سوزی کار دیگر نداشتند ، فرزندان بیار آمدند که مشعل تابناک دانش و هنر را نخست در هرات و سپس در هندوستان افروختند و آوازه هنرپروری و دانائی شان تا اقصای بلاد اسلامی رسید . آباد و پدرام باد این سرزمین که از دیو

پری می سازد و از اهرمن فرشته .

تیموریان هند به شهر های خراسان عشق می ورزیدند و خراسان را میهن محبوب خود می دانستند . کابل سالها پایتخت و مرکز فرمانروائی بابر سرسلسله این دودمان بود . چند فرزند بابر از جمله همایون در ارگ کابل بدنیا آمدند . وقتی بابر در جنگ پانی پت پیروز و فرمانروائی هند او را مسلم شد ، دستور داد تا به تمام باشندگان کابل و بدخشان و خوست و صد دره از مرد وزن يك شاهرخي برسانند ، همچنان فرمان داد که از غنایم بهست آمده تحفه ها و هدایای گرانبھائی به مزارات مقدسه خراسان بفرستند . همین پادشاه بعد از فتح هندوستان برای تعمیر و ترمیم یکی از سد های آب در غزنه پول هنگفتی فرستاد تارنج و زیان مردم غزنه از ناحیه کم آبی مرتفع گردد (۱) در زمان بابر شاه کابل یکی از زیباترین شهرهای خراسان بود . دل بستگی این جهانگشا نسبت به کابل بحدی بود که وصیت کرد تا بعد از مرگ کالبد او را درین شهر و در باغ روح افزائی که هنوز هم بنام باغ بابر شاه معروف است بخاک بسپارند .

بابر کابل را مرکز خود قرار داد و خانواده و کسان خود را درین شهر گذاشته پنج بار به هند حمله برد . در حمله پنجم بابر به هند دوازده هزار سرباز با او بود . سلطان ابراهیم لودی (۲) فرمانروای هندوستان با یکصد هزار سرباز و هزار فیل

---

۱ - بابر نامه ص ۸۸ - چاپ هند ۲ - لودیان : از تیره های معروف

افغانی که به گفته پاره ای از صاحب نظران نسلشان از طرف مادر به خالد بن ولید می رسد . سرسلسله این دودمان بهلول شاه بود که طرف توجه سید محمد شاه واقع شده شاه موصوف او را فرزند خواندو بهلول سرانجام خود پیادشاهی رسید (۸۵۵ هـ) . پس از وی سکندر شاه که پادشاهی دادگر و فاضل بود سلطنت کرد . خواجه نظام الدین احمد مصنف طبقات اکبری در صفحه ۳۴۰ جلد اول این کتاب ( چاپ بنگال ) میگوید که سکندر شاه لودی شعر فارسی سلیس و هموار میگفت و گلرخی تخلص میکرد . ←

در میدان پانی پت در برابر او مصاف آراست ۹۲۳ هـ ، درین جنگ باد پیروزی بر - لشکر بابر وزید . سپاه سلطان ابراهیم بسختی شکست خورد و سلطان خود در کمال مردانگی و شهامت شربت شهادت نوشید .

هواخواهی امرای افغانی هندرا نسبت به بابر شاید بتوان یکی از علل مهم پیروزی او در فتح هندوستان دانست . قبل از آغاز جنگ پانی پت « دولت خان و غازی خان و دیگر امرای کبار سلطان ابراهیم اتفاق نموده ، عرضه داشتی مشتمل بر التماس تشریف قدوم تصرف لزوم فردوس مکانی (بابر) بهند مصحوب عالم خان لودی فرستادند » ( درین باره به مآثر رحیمی چاپ کلکته رجوع شود )

همین طور بار سوم که بابر از کابل بعزم تسخیر هند رهسپار شد ، طاوس خان رئیس یوسف زائی و برخی دیگر از بزرگان افغانی وی را در امر حمله به هند بیشتر تحریض و تحریک کردند .

بابر بعد ازین فتح بیشتر ماه های سال را در هندوستان می گذراند و فقط تابستان ها گاهی سری به کابل می زد . سرانجام روز دوشنبه ششم جمادی الاول ۹۳۷ در آگره زندگی را پدرود گفت و بنا به سفارش خودش کالبد او را بکابل انتقال داده بخاک سپردند .

---

سلطان سکندر توجه بی سابقه ای به ادبیات دری درهند مبذول داشت . برای اداره امور کشور افرادی را برمیگزید که پارسی دری بدانند . در تاریخ فرشته در شرح سلطنت او آمده است که در زمان او حتی « کافران بخواندن و نوشتن فارسی که تا آن زمان در میانشان معمول نبود پرداختند . » پس از اسکندر شاه ، ابراهیم شاه به سلطنت رسید . وی آخرین فرمانروای لودی درهندوستان بود .

پس از بابر فرزندان او سال های متمادی در بیشترین بخش خراسان و نیم قاره هند فرمان راندند . سلطنت طولانی این خاندان در هند ، سبب نفوذ و رسوخ بیش از حد زبان و ادبیات دری و مدنیت خراسانی دران سرزمین گردید . در اثر مساعی این پادشاهان و تشویق آنان از شعرا و دانشمندان و جانفشانی بیحد و اندازه شان درراه اشاعه زبان و ادبیات دری درهند ، دربار سلطنتی آن سرزمین به مأمّن و قبله امید ارباب علم و دانش تبدیل شده بود . بزرگترین شاعران زبان دری و صاحب نظران در رشته های مختلف علم و فن ازراه های دور و دراز بدربار این خاندان سخن شناس و هنرمند روی می آوردند . اصولا سفر هند برای ارباب ذوق و هنر بخصوص شاعران بصورت آرزوئی درآمده بود :

همچو عزم سفر هند که در هر سرهست

فکر و سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

• • •

ز شوق هند زانسان روی حسرت بر قفادارم

که روهم گر براه آرم نمی بینم مقابل را

بیشتر این پادشاهان خود شاعر و سخنسرای و نقاد بودند . شهبانوان و شهزاده خانم های تیموری نیز هر يك در هنرمندی و نکته آفرینی و بدیهه گوئی و رقت ذوق و لطف احساس آیتی بودند . این وضع موجب آن می شد تا شاعران درباری در مضمون آفرینی و دقت در کلام و استواری سخن کمال اهتمام را بکار برند . سبک معروف به هندی در همین دوره و در همین دربار نضج و تکامل پذیرفت . بیرون از شعر تمام پدیده های ذوقی و هنری و ادبی و علمی درین دوره رشد کرد و کمال یافت . در تمام رشته های علمی و هنری شخصیت های بارز و کم نظیری ظهور کردند که در سایه حمایت خاندان بابری ده ها اثر ارزنده در هر يك ازین

رشته‌ها بوجود آوردند. در حکمت، تصوف، فرهنگ نویسی، تذکره نویسی، ترجمه از منابع دینی و فلسفی هند باستان بفارسی، نجوم و ریاضی، علوم ادبی، دانش های دینی، تاریخ، جغرافیا، خطاطی و نقاشی شاهکارهایی ارجمند پدید آمد این نهضت ادبی در زبان دری که زبان رسمی و ادبی سراسر هند بود (۱) و خلاقیت‌های هنری و پیشرفت فکری در آن سرزمین بیش از هر چیز دیگر مولود اقبال و توجه شاهان دانش‌پژوه بآبیری بود نسبت به دانشمندان و ارباب هنر که با رفاه و آرامش و آسایش کامل در کنف حمایت این خسروان می زیستند.

آزاد اندیشی و افکار روشن و دانش و بینش پاک این خاندان باعث شده بود که بسیاری از شاهان تیموری نسبت به مذهب و اعتقادات دینی اقوام گوناگون با وسعت نظر بنگرند و ضمیر پاکشان از هرگونه تعصب و غرض ورزی و تنگ نظری زدوده باشد. این روش پسندیده مایه پیدایش آثاری در فرهنگ هندو نیز گردید و نوشته‌های باستانی‌شان ترجمه و تفسیر و به دیگران شناسانده شد. شیوع بیشتر عرفان در هند و بتحریر درآمدن آثار صوفیانه و حکمی را باید مولود این آزادی‌های فکری دانست. بیغرضی و آزاد گذاشتن مردم در کیش و آیین خود، رضایت تمام طبقات مردم و گروه‌های مذهبی را فراهم کرد. این آزاد اندیشی بجائی رسید که اکبر بران شد تا دینی تازه که مبانی آن بر محترم داشتن همه ادیان و مذاهب موجود در هند استوار باشد ابداع کند و مسلمان و هندو را در یک معبد در پیشگاه پروردگار حاضر سازد.

---

۱- زبان دری درین دوره زبان رسمی و ادبی سرزمین پهناوری بود که از آسیای مرکزی تا بحر هند و خلیج فارس و از کاشغر و مرز چین تا استانبول را دربر میگرفت. اگر استعمار انگلیس در نیم قاره هند که با کوشش تمام برای بر انداختن این زبان در آن جادست بکار شد، و امواج تند ناسیونالیسم در کشور ترکیه توأم با عوامل دیگر از این گونه نمی‌بود این وحدت زبان موجب نزدیکی و تفاهم بیشتر میان کشورهای خاوری و مسلمین می گردید.

روپم ميتوان گفت كه در ميان خانواده هائي كه از خراسان به هند رفتند و در آنجا كوس فرمانروائي زدند، خاندان تيموري هند بيش از همه در بخش و ترويج فرهنگ اصيل خراساني جانفشاني كردند و از ناحيه خدمت به علم و هنر و زبان و ادبيات دري وارث و خلف بحق تيموريان هرات بودند و چراغي را كه آنان در قرن نهم هجري در خراسان افروختند و وزش تند باد حادثات روزگار خاموشش گردانيد، اينان يك بار ديگر در هند روشن كردند .

پس از بابر فرزند او هميون بر تخت نشست . او نيز مانده پدر دانشمند و هنر پرور بود . مدتي از پادشاهي او نگذشته بود كه بگفته خودش شير مردی باو روی کرد .

شير شاه سوري هميون را شكست سختي داد . وی از هند گريخت و به ايران پناهنده شد و از شاه طهماسب صفوي برای اعاده تاج و تخت از دست رفته باری خواست .

مدت كوتاهي از بازگشت او به هند گذشته بود كه در ربيع الاول سال ۹۶۳ در حاليكه با گروهی از رياضي دانان بربام كتابخانه خود منتظر طلوع ستاره زهره بود ، پايش لعزیده از پلكان كتابخانه بسر افتاد و درنتيجه همين عارضه جان به جان آفرين سپرد .

تاريخ سلطنت خاندان تيموري هند را پس از مرگ هميون تا آخرين پادشاه تيموري در هندوستان می توان به دو بخش قسمت كرد:

دوره اول از مرگ هميون و بر تخت نشستن جلال الدين محمد اكبر تا آخر پادشاهي اورنگزيب: اين دوره كه بيش از يك و نيم قرن (۹۶۳ - ۱۱۱۸هـ) را در بر ميگيرد عصر قدرت و اعتلای اين سلسله است و بيشتر آثار علمي و ادبي و شاهكارهاي هنري زمان تيموري هند درين دوره بوجود آمد.

دوره دوم از وفات اورنگزيب عالمگير تا خلع بهادر شاه به دست انگليس



(۱۱۱۸ - ۱۲۷۵) را در بر میگیرد. از ابتدای این دوره سستی و ضعف در بنیان سلطنت این خانواده راه یافت. در سراسر عصر مذکور شهریار زور مند و مقتدری بر تخت نشست و خورشید بخت تیموریان هر روز به افول نزدیکتر می شد.

در همین دوره بود که نادر شاه افشار و احمد شاه درانی به هند حمله بردند، ولی نه تنها بساط سلطنت تیموریان را برهم زدند بلکه تا اندازه ای هم مایه تقویت آن شدند.

سراج الدین محمد بهادر شاه واپسین فرمانروای کورکانی در هند بود. در زمان او انگلیس ها که مدت ها قبل از آن با وابسته های سیاسی و شرکت های بازرگانی خویش وارد هند شده اندک اندک قدرتی بهم رسانیده بودند، کارشان بجائی رسید که بهادر شاه را که آخرین فروغ شمع دودمان بابری بود در سال ۱۲۷۵ از سلطنت خلع و متعاقباً بازنش به برما تبعید کردند. وی در سال ۱۲۷۹ در دیار غربت و دور از اورنگ شاهی و زادگاه خویش کالبد نهی کرد.

### محمد داراشکوه :

محمد دارا شکوه (متولد ۱۰۲۴ هـ) یکی از افراد دانشمند خاندان بابری است. وی ولیعهد پدرش شاه جهان بود ولی پیش از آنکه به سلطنت برسد بدستور برادرش اورنگزیب با وضعی دردناک و غم انگیز بقتل رسید (۲۲ ذی الحجه ۱۰۶۹ هـ) و جسد او را کنار آرامگاه همایون در دهلی بخاک سپردند.

داراشکوه یکی از شهزادگان روشنفکر و دانشمند تاریخ اسلام و از متفکران نامی سرزمین هند است. بر زبانهای دری، عربی و سانسکریت چیرگی داشت. علوم معقول و منقول اسلامی و هندوئی را آموخته و از فن خطاطی و نقاشی آگاه

بود. مطالعات عمیقی در تصوف اسلامی و هندوئی داشت و حاصل این مطالعات کتاب‌ها و رسالات متعددی است که درین شعبه از فرهنگ انسانی تصنیف و تألیف کرده است.

مطالعات او در عرفان نظری و عملی و پیمودن طریق معرفت بحق و داشتن حالات کشف و شهود او را از هرگونه تعصب و کوته نظری بدور داشته بود. داراشکوه عقیده داشت که در میان هر گروه و ملتی میتوان کسانی را یافت که مشمول عنایات الهی باشند و آیینۀ دلشان از زنگار پلیدی های دنیا زدوده باشد. ادیان و آیین های مختلف در نظر وی محترم و سزاوار ستایش بودند. مذهب هندوان که همیشه طرف بغض و دشمنی سخت بسیاری از مسلمانان بود، در نظر او از آن جهت که این مذهب نیز مانند آیین های دیگر راه بسر منزل حقیقت میبرد و مقصود و مطلوب آن مانند ادیان دیگر پروردگار بکتاب و تواناست، مورد احترام بود. او میدانست که راههایی بشماره انفاس خلائق بسوی خدا وجود دارد. بهمین علت است که در کتب عرفانی خویش از عرفای هندو نیز نامبرده است.

داراشکوه اختلاف میان اسلام و دین هندو را فقط در ظاهر امر و در مسایل فرعی میدانست. معتقد بود که در آنچه که هدف نهائی و اصلی این دو دین است هیچگونه اختلاف و دورنگی وجود ندارد

پژوهش ها، بحثها و مطالعات داراشکوه نشان میدهد که او تا چه پایه در جستجوی حقیقت بود و درین راه چه مایه شور و التهاب داشت. بی آزاری و مدارای او با هندوان که ناشی از فکر تابناک و ضمیر آگاه و نظر بلند او بود، ملایان قشری و آخوندان متحجر و بی خیر از حقایق دین و اصل معرفت را که بهترین ثواب در نظرشان شکنجه و آزار معتقدان بمذاهب دیگر و سختگیری های نابخردانه و دلسرد کننده در کار مسلمانان بود، بخشم می آورد، تا حدی که بارها باین شهزاده دل آگاه و آزاده تهمت الحاد و زندقه زدند و آزاد اندیشی و خوش رفتاری او را باغیر -